



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا أَثْخَتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّى تَضَعَ
الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَا بَعْضَكُمْ بَعْضٍ وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ
أَعْمَالُهُمْ (۴) سَيَهْدِيهِمْ وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ (۵) وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَّفَهَا لَهُمْ (۶) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ
وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ (۷) وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالُهُمْ (۸) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أُنْزِلَ اللَّهُ فَاحْبَطَ
أَعْمَالَهُمْ (۹)﴾

سوره مبارکه ای که به نام مبارک حضرت هست و در مدینه نازل شد، چون حضرت همین که از مکه به مدینه
مهاجرت فرمودند حکومت اسلامی تشکیل دادند و قهراً عداوت مشرکان و کفار و معاندان حجاز علیه او شوریده
که گردید، و نظام اسلامی با یک جنگ نفس گیر روبه رو شد.

انحصاری بودن تألیف قلوب توسط خدای سبحان و نمونه آن

در طلیعه بحث فرمود که ما اولاً بین اوس و خزرج و سایر مردم مدینه و همچنین مهاجرانی که از مکه به مدینه
آمدند - بین مهاجر و انصار - اُلفت ایجاد کردیم؛ این اُلفت یک تألیف الهی است و مقدور هیچ قدرتی نیست، ولو

جميع معادن زمین صرف این کار بشود: ﴿لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ﴾^۱. جریان تألیف قلوب که یکی از مصارف هشت گانه زکات است،^۲ برای آن است که عده‌ای از رهنزان و دشمنان دین دست از دشمنی بردارند، نه اینکه بیایند در صف مسلمان‌ها «ید» واحده بشوند و علیه کفار بجنگند.

پرسش: اینکه یک چیز وجدانی است، چون انسان از هر کسی که چیزی را بگیرد او را دوست دارد!

پاسخ: بله! «جُبِلَتْ الْقُلُوبُ عَلَى حُبِّ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهَا»^۳، اما این حُبّ درجاتی دارد؛ یک وقت است که از دشمنی دست برمی‌دارد، یک وقت برای او فداکاری می‌کند و یک وقت هم به دستور او با همه دشمن‌ها دوست می‌شود! این کار از تألیف قلوب که یکی از مصارف هشت گانه زکات ساخته نیست. آنچه در سوره «آل عمران»^۴ آمده است، این است که این اوس و خزرج که سالیان متمادی جنگ و خونریزی داشتند الآن برادر شدند، هدف مشترکی هم دارند و در جبهه رفتن یکی قبل از دیگری پیشگام می‌شود و این مهاجر و انصار با اینکه خودشان گرسنه‌اند و در منزل چیزی ندارند ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾^۵، این عرب استثنارگر را ایثارگر کرد! «مُسْتَأْثَر» یعنی خود را بر دیگری مقدم می‌دارد «يُؤْثِرُونَ أَنْفُسَهُمْ عَلَى غَيْرِهِمْ»؛ اما «مُؤْثَر» کسی است که غیر را بر خود مقدم می‌دارد ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾. همین دینی است که عرب سوسمار خور را طرزی تربیت کرد که در ایام احرام از آهو می‌گذشت! این تربیت، تربیت دینی است این دیگر از «مُؤَلَّفَةُ قُلُوبِهِمْ» ساخته نیست! این است که قرآن بر مردم مدینه تکیه کرده ﴿يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ﴾^۶، همین

۱. سوره انفال، آیه ۶۳.

۲. سوره توبه، آیه ۶۰: ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾.

۳. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۱.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۵. سوره حشر، آیه ۹.

۶. سوره حشر، آیه ۹.

گروهی که اوس و خزرج بودند و اینها در رفتن به جبهه پیشگام می شدند ﴿لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ﴾ این کار ذات اقدس الهی است، وگرنه آن یک امر طبیعی است «جُبِلَتْ الْقُلُوبُ عَلَى حُبٍّ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهَا» و اگر یکی از مصارف هشت گانه زکات را دادند آن به کفار می داند برای «مؤلفه قلوبهم» است و اینها مقطعی دست، تا از کارشکنی بردارند.

مطلب دیگر این است که فرمود در جریان توبه تا انسان نفس می کشد و اختیار دارد راه توبه باز است، مگر اضطراب پیدا کند که راه توبه بسته می شود.

عدم نقض تألیف الهی قلوب به وسیله مخالفت مردم با انبیا

مطلب سوم که سؤال شده درباره «مَنْ أَصْلَحَ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَصْلَحَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ»^۷ این با کار انبیا نقض نمی شود. انبیا دو اصلاح داشتند: یکی «بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى» اصلاح بود که ذات اقدس الهی هم بین اینها و بین مردم اصلاح کرد؛ در نتیجه از طرف انبیا مشکلی نبود، مشکل از آن طرف بود که بین مردم و بین انبیا راه فساد بود، نه اینکه بین انبیا و مردم راه صلاح نبود! انبیا آنچه وظیفه شان بود انجام دادند؛ می خواستند عفو کنند، صرف نظر کنند، تبلیغ کنند، آنچه مقدور انبیا بود و مورد تکلیف انبیا بود انجام دادند که این می شود اصلاح بین انبیا و مردم؛ اما قبول و نکول مردم دست خود مردم بود! آنها چون بینشان و بین الله اصلاح نشد، بین آنها و بین انبیا هم اصلاح نشد، تا راه صلاح را طی کنند، وگرنه انبیا هیچ گونه مشکلی در هیچ کدام از دو طریق نداشتند؛ نه در اصلاح بین خود و بین خدا، نه در اصلاح بین خود و بین مردم! آنچه وظیفه الهی بود انجام دادند و آنچه وظیفه مردمی هم بود انجام دادند.

تأکید بر حق محض بودن رهبری خاتم انبیا

۷. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص ۳۰۷.

مسئله بعدی جریان طرح نظام است که فرمود این نظام مبدأ، مقصد و قافله‌ای دارد؛ هم قافله منظم حرکت می‌کنند که هر چه سر راهشان باشد برمی‌دارند، هم مدیر و مدبر کل، مدبّرات عالم را به خوبی رهبری می‌کند و هم سرانجام که ﴿إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾^۸ می‌باشد مقصد واحدی است؛ این کار عالم است! دیگران یا باطل محض هستند یا حقی دارند مَشُوب^۹ به باطل، یا حق محدود؛ آنها که باطل محض می‌باشند، صَنَمی و وَثَنی و امثال آنها هستند؛ آنها که حقی دارند مَشُوب به باطل، مانند مسیحی و کلیمی که دین مَشُوب و مُحَرَّف دارند، آنها که حق محدود دارند، مثل مسیحی‌ها و کلیمی‌های سالم که مبتلا به تحریف نشدند؛ ولی حق محدود داشتند، برای اینکه دین ناسخ که آمده است دیگر نباید آنها به شریعه و مِنْهاجِ منسوخ تن در بدهند! اینکه درباره وجود مبارک پیغمبر با این عظمت و با این «الف» و «لام» تأیید می‌کند و با چهار تعبیر می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾، دوم: ﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾، سوم: ﴿وَأَمَّنُوا بِمَا نَزَّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ﴾، چهارم: ﴿وَهُوَ الْحَقُّ﴾، این ضمیر فصل، با «الف» و «لام» آوردن خبر مفید حصر است؛ حق اسلام است «و لا غیر»! چرا حق است؟ برای اینکه «لا بطلان فيه اصلاً»! باطل نظیر صَنَمی و وَثَنی نیست، مَشُوب به بطلان هم نیست و محدود به زمان خاص هم نیست، چون نسخ‌پذیر نیست که از این جهت می‌شود حق محض! آنها یا بطلان محض‌اند یا مَشُوب به باطل‌اند یا حق محدود هستند؛ اگر صَنَم و وَثَن بود که باطل است و اگر دین مُحَرَّف بود که مَشُوب است و اگر دین غیر مُحَرَّف بود که منسوخ است، بنابراین آن ﴿الْحَقُّ﴾ که با «الف» و «لام» و با ضمیر فصل برای اوست، فقط بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هست که فرمود: ﴿وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ﴾.

حضور دین خاتم در بین مردم و رسیدن به بهشت در گرو یاری آن

۸. سوره شوری، آیه ۵۳.

۹. لغت‌نامه دهخدا، مشوب: [م] آمیخته، (محمل اللغة): آمیخته شده و مخلوط.

بعد از اینکه این خصوصیات را تبیین کرد، فرمود که حق محض به دست شماس است و این حق مستقیماً به «الله» می‌رسد و دیگر تا «یوم القيامة» دینی در کار نیست و حضرت هم که ظهور کرد همین را پیاده می‌کند و دین جدیدی در کار نیست؛ آن وقت شما باید این دین را یاری کنید و بهشت هم جای رایگان نیست که کسی رایگان وارد بهشت بشود، من اگر بخواهم دین خودم را یاری کنم ﴿وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ﴾، من می‌توانم همه این حوادثها و رخدادهایی را که در عالم هست و در تدبیر الهی است علیه اینها به کار ببرم؛ اما بنا بر این نیست که شما بدون دست دراز کردن یا پای کوبیدن رایگان وارد بهشت بشوید! فرمود: ﴿وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ﴾، «إِنْ تَصَرَ» یعنی «إِنْ تَقَمَ»؛ خدا انتقام می‌گیرد، ولی بنا بر این نیست که انتقام بگیریم، باید که شما هم کمک بکنید، شما هم نباید فکر اسرائیلی داشته باشید و به پیغمبر خودتان بگویید: ﴿فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ﴾^{۱۰} این صحیح نیست!

وعده نصرت به یاری کنندگان دین خاتم و جنگ بدر نمونه آن

پس ﴿وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَا بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ﴾، آنها باطل‌اند از هر جهت و شما حق هستید از هر جهت و من تأمین می‌کنم شما را، قلب شما را، امکانات شما را، همه وسایل شما را تأمین می‌کنم! نشانه آن هم که هست! شما در جریان جنگ بدر تجربه کرده‌اید - به زعم بعضی‌ها این سوره مبارکه بعد از بدر نازل شده - شما اصلاً جنگی ندیدید! شما هر چه دیدید زد و خورد نبود، این سیزده سال «خورد» بود، نه «زد و خورد»! وقتی مدینه آمدید، حکومت تشکیل دادید و جنگ بدر شروع شد، زد و خورد شد و آن‌چنان زد و خوردی که هیچ باور نمی‌کردید پیروز شوید! جمعیت شما تقریباً یک سوم آنها بود، شما پیاده بودید و آنها سواره، شما به سربازان خود خرما می‌دادید و آنها کباب می‌دادند، شما چوب‌دستی داشتید و آنها شمشیر داشتند؛ هیچ فکر نمی‌کردید که شما

پیروز می شوید، جنگ بدر را ما بردیم! این همان قدرت بود! منتها شما کمی دست تکان می دهید ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾.^{۱۱} وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) دارد که در شب بدر همه می لرزیدند، برای اینکه این سپاه تا دندان مسلح خون آشام مکه با این پیاده نظام چه کار می کردند؟! همه می لرزیدند! من دیدم وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تا صبح زیر یک درخت در سرزمین بدر - گویا اصلاً فردا جنگی نیست - مرتب مشغول مناجات و ذکر و رکوع و سجود است! و خود حضرت هم می فرماید: «كُنَّا إِذَا احْمَرَّ الْبَاسُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ»^{۱۲} ما هر وقت در جنگ احساس ترس می کردیم کنار پیغمبر که می رفتیم مثل اینکه به سنگر رسیدیم، از بس این جا امن بود! حضرت امیر (سلام الله علیه) دارد که گویا پیغمبر در شب جنگ نبود، تا صبح مشغول مناجات بود و اصلاً هراسی نداشت؛ این همان ﴿أَصْلَحَ بِاللَّهِمْ﴾ است!

ایجاد رعب در دل دشمن یکی از راه های تحقق وعده نصرت الهی

فرمود ما این طور شما را حفظ می کنیم! یکی از برکات پیروزی اسلام هم این است که «نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ»^{۱۳} ﴿قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ﴾^{۱۴} در دل های اینها هراس ایجاد کردن کار «مُقَلَّبُ الْقُلُوبِ» است، فرمود این کارها را ما می کنیم؛ ولی شما هم یک دستی تکان بدهید! اگر یک دستی تکان دادید و چهار قدمی برداشتید آن گاه نصرت الهی را کاملاً احساس می کنید.

نهی از اسیر گرفتن مشرکان به طمع مال و امر به قتل آنان

۱۱. سوره انعام، آیه ۱۶۰.

۱۲. نهج البلاغه (للصبحی صالح)، حکمت ۲۶۶.

۱۳. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۴۱: «قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أُعْطِيتُ حُمْسًا لَمْ يَعْطَهَا أَحَدٌ قَبْلِي جُعِلَتْ لِيَ الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَطَهُورًا وَنُصِرْتُ بِالرُّعْبِ وَ أُحِلَّ لِيَ الْمَغْنَمُ وَأُعْطِيتُ جَوَامِعَ الْكَلِمِ وَأُعْطِيتُ الشَّفَاعَةَ».

۱۴. سوره احزاب، آیه ۲۶؛ سوره حشر، آیه ۲.

اگر یک وقت مشکلات مالی دارید فوراً به این فکر نباشید که اگر آنها دست بلند کردند و حاضر شدند که اسیر بشوند، شما برای اسیرگیری و فداءگیری و مبالغت مالی اسیر بگیرید! چون اینها دوباره برمی گردند تا جبهه خودشان را تقویت کنند، فعلاً اسیر نگیرید؛ وقتی وارد صحنه نبرد شدید: ﴿فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾؛ اولین کار شما گردن زدن باشد، برای اینکه اینها دیگر سالیان متمادی در برابر این بتها خضوع کردند! محدث قمی را خدا رحمت کند! در یکی از نوشته هایشان جریان اینکه اینها معبد مسلمان ها و قبله مسلمین و مطاف مسلمین را بتکده کردند و بت فروشی می کردند و بتها را آنجا نصب می کردند نقل کرده است، آن را بخوانید؛ کلیدداری کعبه برای آنها درآمدی داشت و تولیت کعبه یک ارزش مالی بود، همین مرحوم محدث قمی نقل می کند که پشت بام کعبه اینها مشغول قماربازی بودند و تولیت کعبه را با چند مشک شراب در قمار، بُرد و باخت می کردند! ^{۱۵} این کارها در کعبه بود! دیگر با این قوم چه کار باید کرد؟ کسی وقتی قمار بازی می کند و می گوید کلیدداری کعبه را، من به قمار می گذارم و اگر باختم کلید را به شما می دهم و اگر بُردم چند مشک شراب به من بدهید، با این قوم چه کار می شود کرد؟

فرمود: ﴿فَضْرَبَ الرَّقَابَ﴾؛ اینها را باید گردن بزنید! اینها را که گردن زدید کم کم مکه آباد می شود، بعد هم سلمان و اباذر از اینها تربیت شدند. در سوره مبارکه «انفال» که در همین زمینه نازل شد، فرمود که وقتی مشرکان را در صحنه نبرد دیدید - آیه دوازده سوره مبارکه «انفال» این بود: ﴿إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ﴾ نه تنها خدا با انسان هاست، ﴿هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾، ^{۱۶} بلکه با ملائکه هست که مدبرات امر هستند، فرمود: ﴿فَثَبَّتُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾؛ به ملائکه دستور می دهد که انسان ها را تثبیت کنید، ثابت قدمشان کنید و موقعیتشان را حفظ بکنید

۱۵. منتهی الآمال فی تواریخ النبی و الآل (صلوات الله و سلامه علیهم)، ج ۱، ص ۴۸؛ «... فذهب الی ابي غيثان و هو فی الطائف فدخل علیه لیلة و هو سکران فاشتری المفاتیح منه بزق خمر فأکد هذا البیع و أخذ الشهود علیه ثم ذهب الی مکه و أعطی المفاتیح الی ابنه فی ملأ من الناس...».

۱۶. سوره حدید، آیه ۴.

﴿فَتَبَتُّوا الَّذِينَ آمَنُوا سَائِقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرَّعْبَ﴾؛ من در دلهای دشمنان شما ترس القا می‌کنم -

﴿فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ﴾ بالای گردن را، یعنی سرها را بزنید! ﴿وَأَضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ﴾؛ تمام انگشتان،

دست‌آویزها، دست‌ها و آنچه دست‌آویز اینهاست قطع کنید! آنچه بالای گردن اینهاست را قطع کنید تا کسی نماند

که در برابر کعبه آن کارها را انجام می‌دهد، بعد هم راحت می‌شوید! در سوره مبارکه «انفال» راجع به این قسمت

است؛ حالا در سوره مبارکه‌ای که به نام حضرت است فرمود: ﴿فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ﴾؛ گردن

بزنید، سوره مبارکه «انفال» دارد ﴿فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ﴾؛ بالای گردن را بزنید.

امر به واگذاری سرنوشت مجروحان مشرک اسیر به عهده پیامبر

﴿حَتَّىٰ إِذَا أَثْنَتُمُوهُمْ﴾؛ وقتی که مبارزات شما نفس‌گیر شد و اینها زخمی شدند، سنگین می‌شوند و قدرت فرار

ندارند، «ثَنَ» آن سنگینی است و «ثَخِنَ» یعنی سنگین. ﴿حَتَّىٰ إِذَا أَثْنَتُمُوهُمْ﴾؛ در اثر خونریزی‌ها و جراحات،

آن‌گاه اینها را ببندید، فوراً پول نگیرید و آزادشان کنید، بگذارید امام مسلمین - وجود مبارک پیغمبر(صلی الله

علیه و آله و سلم) - تصمیم بگیرد، محکم ببندید؛ حالا یا حضرت مصلحت می‌داند، مَّتَّ می‌گذارد و اینها را

رایگان آزاد می‌کند یا فدیہ می‌گیرد و اینها را آزاد می‌کند: ﴿فَشُدُّوا أَلْوَتَاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً﴾؛ چیزی

می‌گیرد و آزاد می‌کند یا تبادل اسرا است؛ ولی فعلاً شما تا تصمیم نهایی که ولیّ مسلمین پیغمبر(صلی الله علیه و

آله و سلم) می‌گیرد تصمیم نگیرید.

ضرورت ادامه جنگ تا تسلیم شدن دشمن با اسلام آوردن آنها

﴿حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِكَ﴾؛ تا اینها اسلحه‌ها را بگذارند زمین، بعد که اسلحه را گذاشتند زمین، دیگر

مطمئن هستید که جنگی شروع نمی‌شود؛ نظیر اینکه در جریان فتح مکه همه اینها اسلحه را زمین گذاشتند. اما در

مورد بنی امیه یک بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) دارد که «مَا أَسْلَمُوا وَلَكِنْ اسْتَسْلَمُوا»^۱ اینها قبل از اینکه اسلحه را به زمین بگذارند کافر بودند، بعد از اینکه اسلحه را به زمین گذاشتند منافق شدند، لحظه‌ای دودمان اموی اسلام نیاورد! «مَا أَسْلَمُوا وَلَكِنْ اسْتَسْلَمُوا»، قبل از فتح مکه کافر مطلق بودند و بعد از فتح مکه هم منافق مطلق شدند؛ همین دودمان اموی قبل از اینکه اسلحه را به زمین بگذارند کافر بودند و بعد از اینکه اسلحه را هم زمین گذاشتند منافق مطلق شدند «مَا أَسْلَمُوا وَلَكِنْ اسْتَسْلَمُوا». آن جا فرمود: ﴿حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا﴾؛ آن وزر و سنگینی را به زمین بگذارد؛ سنگینی جنگ به همان سلاح آن است، وقتی اینها اسلحه را گذاشتند کنار و شما تحویل گرفتید، حالا اگر خواستید منت بگذارید رایگان آزاد کنید و اگر خواستید - چیزی داشتند - در برابر آن پولی که می دهند آزاد کنید.

آزمون بودن مبارزه با دشمنان دین و ثمرات اخروی آن

ولی بدانید این کار شدنی است ﴿وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ﴾؛ اگر خدا بخواهد می تواند از آنها انتصار و انتقام بگیرد، ﴿وَلَكِنْ لِيَبْلُوَا بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ﴾؛ شما را می آزمايد! شما با جنگ، با نبرد و با مبارزه آزموده می شوید و ثواب هم می برید؛ در امتحان الهی اگر فاتح و پیروز شدید، حالا ببینید چه چیزهایی نصیب شما می شود! فرمود شما اینکار را انجام بدهید و امتحان الهی را پس بدهید، چیزی کم نمی شود از شما؛ منتها شما باید بدانید از جایی که «دَارُ بِالْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ»^۲ است به یک جای امن می روید، ما آن جای امن را خوب برای شما مشخص می کنیم. بیان نورانی نورانی سیدالشهداء در همان ظهر عاشورا را ببینید که «أَقْبَلَتِ السَّهَامُ مِنَ الْقَوْمِ كَأَنَّهَا الْقَطَرُ»^۳؛ مانند قطرات باران تیر

۱. نهج البلاغة (للصبي صالح)، نامه ۱۶.

۲. نهج البلاغة (للصبي صالح)، خطبه ۲۲۶.

۳. اللهوف على قتلى الطفوف (فهری)، ص ۱۰۰.

تیر می آمد، حضرت فرمود: «صَبْرًا بَنَى الْكِرَامِ»؛ ای فرزندان کرامت «فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ»؛ فرمود مرگ پوسیدن نیست، مرگ آخر خط نیست، مرگ از بین رفتن نیست، مرگ زیر پای شماست و این پُل است «فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ»؛ شما روی مرگ پا می گذارید همه خبرها آن طرف پُل است. ما مشکلمان این است که خیال می کنیم مرگ پوسیدن است، آخر راه است و بعد از مرگ خبری نیست؛ ولی اینها آمدند و گفتند خیر! مرگ پوسیدن نیست، از پوست به در آمدن است، آخر راه نیست، زیر پای ماست، مَعْبَر و «قَنْطَرَةٌ» ماست: «فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ»؛ حالا ببینید قرآن کریم - اینها را از قرآن کریم گرفتند! - فرمود: ﴿وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾، چند کار را خدا می فرماید ما برای شما انجام می دهیم: اولاً تمام اعمال شما محفوظ است، همه محفوظ است! ﴿مَا تَقْدُمُوا لَأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ﴾،^۱ همان کار خودتان هستید و همه آنها آماده است، این یک؛ هیچ کار و قدمی گم نمی شود، دو؛ حالا نه تنها کار شما و اهداف شما و قدم های شما محفوظ است، ﴿سَيَهْدِيهِمْ﴾ این «سین»، «سین» تأکید است نه تسویف! ﴿سَيَهْدِيهِمْ﴾؛ راهنمایی می کند که کجا باید بروید و قلب شما را از هر خاطره ای صالح و باصفا می کند، این سه. ﴿فَلَنْ يَضِلَّ أَعْمَالُهُمْ﴾، یک؛ ﴿سَيَهْدِيهِمْ﴾، دو؛ ﴿وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ﴾، سه؛ ﴿وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ﴾ این مسیر را کاملاً صاف می کند و اینها وارد بهشت می کند. حالا که وارد بهشت شدند کدام غرفه؟ کدام جا؟ کدام بوستان؟ کدام باغ و کدام راغ؟ فرمود: ﴿عَرَفْنَاهَا لَهُمْ﴾، آدرس اینها را به آنها می دهند؛ کجا باید بروید این است، او سرگردان نیست. آن بهشتی که به هر حال جایش محدود نیست، این جای با عظمت وقتی ذات اقدس الهی اولین و آخرین را دعوت کرد و اینها در میانشان بهشتی ها هستند، به اینها می خواهد غذا بدهد، به اینها شیر بدهد، آب لذیذ بدهد، عسل مصفاً بدهد، ﴿حَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ﴾^۲ بدهد، اینکه دیگر جای یک استخر آب یا

۱. معانی الأخبار، ص ۲۸۹.

۲. سوره بقره، آیه ۱۰۰؛ سوره مزمل، آیه ۲۰.

۳. سوره محمد، آیه ۱۵.

یک استخر شیر که نیست! ﴿أَنْهَارٌ مِنْ حَمَرٍ لَذَّةٌ لِلشَّارِبِينَ﴾، نهر عسل! برای اینکه یک میلیارد و دو میلیارد و هزار میلیارد بشر که نیست، این هزارها میلیارد بشر را که شما نمی‌توانید با یک مقدار شیر یا مقدار عسل یا مقداری آب تأمین کنی، این باید نهر باشد! ﴿أَنْهَارٌ مِنْ حَمَرٍ لَذَّةٌ لِلشَّارِبِينَ وَ أَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى﴾، دیگر آن جا کندو نیست! همین صوم و صلات است که به صورت عسل درمی‌آید: ﴿أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَ أَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ﴾؛ نه بدبو می‌شود، نه بو می‌گیرد، نه فاسد می‌شود، نهر شیر است! نهر روان است! نهر عسل است! نهر شراب است! چنین است که فرمود: ﴿عَرَفَهَا لَهُمْ﴾، جایش مشخص است و دیگر از این به پیرس و از آن پیرس نیست!

بنابراین تمام کارهایش سر جایش محفوظ است و هیچ گم نمی‌شود، این یک؛ ﴿وَايُصْلِحُ بَالَهُمْ﴾ قلب را هم آرام می‌کند، این دو؛ وارد بهشت هم می‌کند ﴿عَرَفَهَا لَهُمْ﴾ که جای او مشخص است، نه اینکه آن جا نوشته باشد که این جای کیست تا خودش پیدا کند! خودش می‌داند که جایش کجاست و بدون معطلی می‌رود. ﴿وَايُصْلِحُ بَالَهُمْ﴾

پرسش: باز هم انسان مشغول خوردن و شامیدن و امثال آن می‌شود؟

پاسخ: نه، اینها برای ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ﴾ است که در پایان سوره مبارکه «قمر» هست که بعد به خواست خدا می‌آید؛ البته در همان آیه بدون «واو» و بدون فصل فرمود: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ * فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ﴾،^۱ این فصل اول برای اکثری بهشتی‌هاست؛ اما اوحدی بهشتی‌ها «عنداللهی» اند که ﴿عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ﴾ نصیب آنهاست؛ البته آن برای همه بهشتی‌ها نیست! برخی‌ها گفتند ﴿وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ﴾،^۲ یک جنت همان ﴿عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ﴾ است که «جنته اللقاء» است، ﴿فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾^۳ که

۱. سوره قمر، آیات ۵۴ و ۵۵.

۲. سوره الرحمن، آیه ۴۶.

۳. سوره فجر، آیات ۲۹ و ۳۰.

آن برای اُوحدی از اهل معرفت و اولیای الهی است؛ اما این جنّاتی که غالب مسلمان‌ها و مؤمنان نصییشان هست همین است.

پرسش: ﴿عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾؛ یعنی از نظر کیفیت و امکانات بیشتر است یا یک چیز دیگری است؟

پاسخ: یک چیزی دیگر است و از این قبیل که نیست! یک مطلب علمی را که انسان می‌فهمد لذّت می‌برد، یک آب خنک هم که می‌خورد لذّت می‌برد، یک میوه‌ای را هم می‌خورد لذّت می‌برد؛ این لذّتی که انسان یک مطلب علمی را فهمید بُرد با لذّتی که با خوردن میوه نصیب او می‌شود خیلی فرق می‌کند. در آن ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ﴾ بدون حرف عطف و بدون فاصله فرمود: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ * فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾، این بهشت در بهشت است! حالا این مقصود و منظور همه نیست که ﴿عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾ باشد. انسان یک وقت غذایی می‌خورد یا میوه‌ای می‌خورد لذّت می‌برد، یک وقت هم آیه‌ای را می‌فهمد، حدیثی را می‌فهمد، یک مطلب فقهی را حلّ می‌کند، یک مطلب پزشکی را حلّ می‌کند، غده سرطان را کشف کرده یا داروی سرطان را کشف کرده و لذّت می‌برد، این لذّت با آن لذّت خیلی فرق می‌کند!

شمول نصرتِ الهی بر مجاهدان مدافع دین در دنیا

فرمود: ﴿عَرَفَهَا لَهُمْ﴾، چون این‌چنین است دوباره خطاب می‌کند، فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾؛ این‌چنین نیست که حالا اگر یک قدم شما این‌جا بردارید ما فقط به بهشت حواله بدهیم، هم اکنون هم شما را یاری می‌کنیم: ﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ﴾؛ یاری‌تان می‌کند! البته دین خدا را که کسی بنا بود یاری بکند، یقیناً ذات اقدس الهی او را یاری خواهد کرد و تثبیت قدم می‌کند؛ نمی‌گذارد بلرزید، نمی‌گذارد پشیمان بشوید، نمی‌گذارد گِله بکنید، آن‌قدر خدا مهربان است که اولاً اگر ما لغزش‌هایی ما داشتیم، این لغزش‌های ما را حفظ می‌کند، یک؛ آبروی ما را نگه می‌دارد نمی‌گذارد نزد دیگران بریزد، دو.

مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) را خدا غریق رحمت کند! این روایت را ایشان در بحار نقل کرده که گاهی انسان در جایی نشسته، در مجلس موعظه یا مجلس ختم نشسته، دفعتهً یادش می‌آید که بیست سال قبل فلان‌جا گناهی کرده است، این باید مغتنم بشمارد! این یک تذکر است!^۱ یعنی فوراً توبه و استغفار بکن! این شخص همین‌طور که نشسته یادش می‌آید، این نعمت تذکر را کفران کرده است! طبق این روایتی را که ایشان نقل می‌کند، می‌گویند شما که این‌جا نشسته‌اید به خاطر آمده که بیست سال قبل فلان گناه را کردید، این نعمتی الهی است که یادت آمده است فوراً استغفار بکن، چرا گذاشتی بماند؟ الآن که می‌توانی این دین را آدا کنی، همین‌طور گذاشتی بماند؟! این را اصلاً به یادت آورده که بگویی «استغفر الله»، چرا به یادت آمده؟ همین‌طور بی‌خود؟! یا نعمت الهی است؟ این «ستار، ستار، ستار» را گاهی به رخ آدم می‌کشد تا انسان بگوید «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَأُتُوبُ إِلَيْهِ»، انسان وقتی که توبه بکند یقیناً او می‌بخشد! فرمود - در این روایتی را که ایشان نقل می‌کند - چرا قدر این نعمت را آدم نمی‌داند؟! اگر به یادت آمد، برای چه به یادت آمد؟ چه کسی به یادت آورد؟ همین‌طور فقط به یادت آمد که بیست سال قبل چنین گناهی کردی! یا یادت آمد که بگویی «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَأُتُوبُ إِلَيْهِ»! فرمود تثبیت قدم از همین راه‌هاست.

بدون نتیجه بودن اعمال کافران و علت آن

اما ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعْسًا لَهُمْ﴾؛ مرگ بر اینها! در قبال مؤمنان و مجاهدان که فرمود: ﴿فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ﴾، این‌جا فرمود: ﴿وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ﴾؛ گم شده، یک چیز باطلی است، اینها که کار لغو کردند نتیجه عمل را که ندارند!

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۸۵: «عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْكُرْخِيِّ قَالَ: إِتَى عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْمَدِينَةِ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَيْنَ جِئْتَ ثُمَّ قَالَ لَهُ جِئْتَ مِنْ هَاهُنَا وَ هَاهُنَا لِغَيْرِ مَعَاشٍ تَطْلُبُهُ وَ لَا لِمَعْمَلٍ آخِرَةٍ انْظُرْ بِمَاذَا تَقْطَعُ يَوْمَكَ وَ لَيْلَتَكَ وَ اعْلَمْ أَنَّ مَعَكَ مَلَكًا كَرِيمًا مُوَكَّلًا بِكَ يَحْفَظُ عَلَيْكَ مَا تَفْعَلُ وَ يَطْلُعُ عَلَى سِرِّكَ الَّذِي تُخْفِيهِ مِنَ النَّاسِ فَاسْتَحْيِ وَ لَا تُحَقِّرَنَّ سَيِّئَةً فَإِنَّهَا سَتَسُوءُكَ يَوْمًا وَ لَا تُحَقِّرَنَّ حَسَنَةً وَ إِن صَغُرَتْ عِنْدَكَ وَ قُلْتَ فِي عَيْنِكَ فَإِنَّهَا سَتَسُرُّكَ يَوْمًا وَ اعْلَمْ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَضَرَّ عَاقِبَةً وَ لَا أَسْرَعَ نَدَامَةً مِنَ الْخَطِيئَةِ وَ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَشَدَّ طَلَبًا وَ لَا أَسْرَعَ دَرَكًا لِلْخَطِيئَةِ مِنَ الْحَسَنَةِ أَمَّا إِنَّهَا لَتَذْكِرُ الْعَظِيمِ الْقَدِيمِ الْمُنْسِيَّ عِنْدَ غَامِلِهِ فَيَجِدُ بِهِ وَ يُسْقِطُ وَ يَذْهَبُ بِهِ بَعْدَ إِسَاءَتِهِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ﴾».

یک مینی بوس بیست سال می دود، تمام کارهایش را هم خاک می کند و بعد از بیست سال هم یک آهن قراضه است، چون این هر چه کار کرد بیرون انداخت؛ اما یک درخت سیب و گلابی هم بیست سال کار می کند؛ اما تمام این بیست سال را زیر پای خودش می اندازد، روی ریشه خود می اندازد، بعد از این بیست سال از این درخت گلابی سؤال بکنی که چه کار کردی، این میوه گلابی در دستش است و می گوید من این کار را کردم؛ اما آن می شود آهن قراضه، مانند این کسی که بیست سال می دود که یک گل بزند، بعد از بیست سال یک دیسک کمر دارد و یک سر شکسته؛ اما بیست سال که در حوزه و یا دانشگاه باشد که یا لیسانس می گیرد یا مجتهد می شود، این ورقه علمی و این رساله علمی در دست اوست که می گوید کار من است! این فرق بین یک مینی بوس با یک درخت گلابی است! این کسی که درخت گلابی است، تمام زحماتش را روی ریشه خودش دارد می ریزد، کار می کند اما به دیگری که نمی دهد، روی پای خودش است! اگر آب، هوا و کود است همه را به ریشه خودش می دهد، بعد هم میوه در دستش است؛ اما او تمام کارهای گذشته را خاک کرده و پشت سر انداخته است. در نهایت بشر دو قسم است، فرمود اینها کاری نکردند تا نتیجه کارشان را بگیرند! ﴿أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ﴾، چرا؟ ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أُنْزِلَ اللَّهُ فَاحْبَطُوا أَعْمَالَهُمْ﴾، ما «الله» را گفتیم حق است، ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ﴾،^۲ دین را گفتیم حق است؛ دین نه باطل است، نه مَشُوب است و نه محدود؛ از هر جهت منزّه از بطلان و شُوب و محدودیت که می شود ﴿هُوَ الْحَقُّ﴾، این ﴿هُوَ الْحَقُّ﴾ گفتن با ضمیر فصل آوردن و با معرفه بودن خبر، نشانه حق مطلق بودن دین است؛ فرمود این حق است و حالا که این حق است، اینها در برابر این حق ایستادند؛ لذا هم ﴿فَتَنَسَّاهُمْ﴾ هست و هم ﴿أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ﴾ هست.

رعایت پیمان در برابر عهدشکنان به منزله بردگی آنان

حالا نکته‌ای که در بیانات نورانی حضرت امیر(علیه السلام) هست که وضع روز مملکت ما هم هست، به برکت اسلام هم این حرف‌ها تعلیمات دینی ماست و مسئولین ما هم به لطف الهی در همین زمینه دارند حرکت می‌کنند، یک بیان نورانی از حضرت امیر است که این را بخوانیم؛ این بیان نورانی حضرت امیر به عنوان کلمه ۱۶۴ از کلمات حکیمانه نهج‌البلاغه است، این کلمات حکیمانه را مستحضرید استخراج شده از خطبه‌های حضرت است. حضرت که خطبه‌های فراوانی دارد، گاهی سید رضی(رضوان الله علیه) کلماتی از این خطبه‌ها را انتخاب کرده جداگانه، گاهی هم البته تک جمله‌ای را جدا کرد. یکی از آن کلمات نورانی این است که فرمود: «مَنْ قَضَى حَقَّ مَنْ لَا يَقْضِي حَقَّهُ فَقَدْ [عَبْدَهُ] عَبَدَهُ»، ببینید که نظام جاهلی چه بود و الآن نظام آمریکا و استکبار چیست؟ فرمود که اگر شما با کسی پیمان بستید و پیمان با او را دارید عمل می‌کنید، اگر او که دارد عهدشکنی می‌کند، اگر شما بخواهید پیمان با او را رعایت نکنید و او پیمان شما را رعایت نکند، در حدّ بردگی است! این است که مسئولین ما صریحاً به آمریکا می‌گویند یک سرقت بین‌المللی است، برای همین است! اینها چون شاگرد نهج‌البلاغه هستند، چنین حرفی را با قدرت می‌زنند که «مَنْ قَضَى حَقَّ مَنْ لَا يَقْضِي حَقَّهُ فَقَدْ [عَبْدَهُ] عَبَدَهُ»؛ اگر ما با استکبار معامله‌ای داریم که ما داریم به وظیفه خود عمل می‌کنیم و او دارد سرقت می‌کند، این مسئولین فریادشان بلند است و اینکه فریادشان بلند است محصول تربیت نهج‌البلاغه است.

«و الحمد لله رب العالمین»